



A Critical Study of Postmodern Philosophy in Adonis' Poems

Khalil Parvini

Professor in the Department of Arabic Language in Tarbiat modares University

Seyyed Hossein Hosseini

PhD in the Department of Arabic Language in Tarbiat modares University

Kobra Roushanfekr

Associate Professor in the Department of Arabic Language in Tarbiat modares University

Asgar Fahimifar

Associate Professor in the Department of art research in Tarbiat Modares University

Received on: 10/12/2019

Accepted on: 17/05/2020

DOI: 10.30479/Im.2020.10918.2810

© Imam Khomeini International University. All rights reserved.

Abstract

Postmodernism is the disobedient child of modernism that has a critical dialectical relationship with it, based on the denial of rationalism and rejection of Essentialism, denial of the domination of science, and negation of Metanarrative, violation of certain duplications and deconstruction. In contrast to rationalism, Essentialism, Scientism, and the centralization of modernism, following the mental and intellectual crisis of civilized man arose in the West in the aftermath of the two world wars. The cultural and philosophical phenomenon in the communication era and through coexistence and peaceful and non-peaceful relations, the cultural and thought base in Islamic societies has entered, and many Islamic scholars have been influenced by it as a criterion for reading and evaluating texts. They put their intellectual heritage. The present study uses a descriptive-analytical method and, with the help of a philosophical critique, seeking to express the differences of thought and the challenges arising from the appearance of this flow in Adonis' poetry in opposition to the thought of absolute, pious, and pyramid of Islamic foundation. The results of this study indicated that Adonis uses the postmodern critique method, to revisit the Islamic heritage. By eliminating the boundaries of poetry and philosophy and applying postmodern philosophical thought, regardless of The function of poetry in Islamic societies provides an inaudible poetry that is far from the language, thought and culture of the Islamic Arab community.

Keywords: Postmodernism, Islamic Thought, Language, Truth, Adonis

مطالعه انتقادی فلسفه پست مدرنیسم در شعر ادونیس

خلیل پروینی، استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس
سید حسین حسینی، دانش‌آموخته دکتری گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس
کبری روشنفکر، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس
اصغر فهیمی‌فر، دانشیار گروه پژوهش هنر دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

پست‌مدرنیسم پدیده‌ای فلسفی و فرهنگی، فرزند نافرمان مدرنیسم است که در یک رابطه دیالکتیکی انتقادی با آن، با تکیه بر مؤلفه‌هایی همچون نفی عقل‌گرایی، انکار ذات‌باوری، انکار سلطه علم، نفی فراروایت‌ها، نقض دوگانگی‌های حتمی، واسازی و... در پی بحران روحی، فکری و مدنی انسان غربی در نتیجه دو جنگ جهانی، ظهور کرد. این پدیده در عصر ارتباطات از طریق هم‌زیستی و روابط مسالمت‌آمیز و غیر مسالمت‌آمیز، به بستر فرهنگی و اندیشگانی جوامع اسلامی ورود پیدا کرد که بسیاری از اندیشمندان و ادیبان اسلامی، تحت تأثیر آن قرار گرفتند و آن را معیار خوانش میراث فکری خود قرار دادند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با استعانت از نقد فلسفی، در پی بیان تفاوت‌های فکری و چالش‌های ناشی از تجلی این جریان در شعر ادونیس در تقابل با اندیشه ارزش‌مدار و هرمی بنیان‌اسلامی است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که ادونیس با ابزار نقد پست‌مدرن، بدون احتساب تفاوت‌های ژرف فرهنگی و مدنی و عوامل و بستر ظهور آن، به بازخوانی میراث اسلامی می‌پردازد و با از میان برداشتن مرزهای شعر و فلسفه و به کارگیری اندیشه فلسفی پست‌مدرن، بدون توجه به کارکرد شعر در جوامع اسلامی، شعری نامفهوم ارائه می‌کند که با زبان، اندیشه و فرهنگ جامعه عربی اسلامی فاصله دارد؛ اگر چه در برخی موارد، مخاطب را به بازخوانی میراث فرهنگی خود وامی‌دارد.

کلمات کلیدی: پست‌مدرنیسم، اندیشه اسلامی، زبان، حقیقت، ادونیس.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۹/۱۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۲/۲۸

- نشانی پست الکترونیکی (نویسنده مسؤول): H.hosseini6288@gmail.com

- شناسه دیجیتال (DOI): 10.30479/lm.2020.10918.2810

۱. مقدمه

مدرنیسم پدیده‌ای یک‌جانبه‌نگر مبتنی بر مرکزیت تاریخ و تمدن غرب بود که دستاوردهای اروپا را معیار پیشرفت تاریخی برمی‌شمرد. در قرن ۱۹ تمدن‌ها و اندیشه‌های دیگر نیز مطرح شد و بعد از سه قرن، نیچه به نقد اساسی مدرنیسم پرداخت. پس از وی، جریانات دیگر نیز به نقد عقل ابزاری و اندیشه روشننگری پرداختند که در کل، به مجموعه جریانات انتقادی برخاسته از دل مدرنیسم، اصطلاح «پست‌مدرنیسم» اطلاق می‌شود. با ورود پست‌مدرنیسم، بستر فکری در معرفت، اخلاق و عمل زبان نسبی‌گرایی را جانشین زبان مطلق‌گرا و حقیقت‌گرد و این دیدگاه فلسفی رشدیافته در بستر معرفت‌شناختی غربی، پس از ورود به تفکر فلسفی اسلامی - عربی، تبدیل به مفاهیم اجرائی و معیارهایی شد که به بازخوانی میراث معرفتی اسلامی پرداخت. ادونیس می‌گوید: «من از جمله کسانی هستم که فرهنگ غرب را دریافته‌ام، غربی‌ها از آگاهی و مفاهیمی برخوردار شده‌اند که به آن‌ها امکان بازخوانی میراث خود با نگاهی جدید را بخشیده است و امکان محقق ساختن استقلال فرهنگی را برای آن‌ها فراهم آورده است. من نوگرایی شعر عربی را از درون نظام فرهنگی رایج عربی و ساختار معرفت‌شناختی آن در نیافته‌ام. این خوانش بودلیر بود که شناخت من از ابونواس را تغییر داد و خوانش مالارمیه بود که اسرار زبان شعری ابوتمام و ابعاد نوگرایی او را برای من روشن کرد و خوانش رامبو و نرفال و برتون بود که مرا به اکتشاف تجربه متمایز و درخشان تصوف رهنمون ساخت و خوانش نقد مدرن فرانسوی بود که مرا به نوگرایی نگاه نقدی جرجانی، به ویژه در حوزه شعریت و خاصیت زبانی و بیانی آن راه برد.» (ادونیس، ۱۹۸۵: ۸۶-۸۷)

پژوهش حاضر بر آن است که بداند، اندیشه پست‌مدرنیستی ادونیس، چه چالش‌هایی را برای مخاطبان در فرهنگ اسلامی، ایجاد کرده است؟ زیرا فرهنگ اسلامی بنابر شرایط خاص خود و تحت تأثیر اندیشه‌های مهاجم، هنوز استقرار نیافته و گرفتار بحران‌های عدیده‌ای است.

روش پژوهش در این نوشتار، توصیفی-تحلیلی است و امتزاج دو حوزه نقد و ابداع فلسفی در شعر این شاعر، اقتضای استفاده از روش نقد فلسفی در به چالش کشیدن «دیگری» را داراست؛ یعنی اندیشه اسلامی در چالش با فلسفه پست‌مدرن قرار می‌گیرد و آنچه ضرورت این پژوهش را تبیین می‌کند، امکان نداشتن فهم شعر معاصر عربی بدون اطلاع از زمینه‌های فکری آن، تفاوت دو دیدگاه اسلامی و پست‌مدرن، تأثیرپذیری شاعران و اندیشمندان اسلامی از فلسفه پست‌مدرن و خوانش میراث اسلامی بر مبنای نقد غربی و چالش‌های ناشی از آن است.

۲- پیشینه پژوهش

شعر ادونیس از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما درباره تجلیات پست‌مدرنیسم در شعر او تاکنون پژوهشی انجام نشده است و تنها می‌توان به برخی پژوهش‌های نزدیک به آن اشاره کرد: ۱.

محمدصابر عبید در کتاب «الفضاء الشعری الأدونیس» به رمزگشایی برخی قصاید شاعر و نشانه‌شناسی دلالت‌های معنایی آن می‌پردازد. ۲. نبیل محمد در مقاله «جدل الشعریه و تحولها بین البنیة و التفکیک عند أدونیس»، تحولات کلی مفهوم شعری ادونیس و خوانش او از میراث عربی در دو نوع معیاری و دینامیکی را بررسی می‌کند. ۳. کتاب «آلیات الشعریه الحدائیه عند أدونیس» تألیف بشیر تاوریریت، به «استراتژی شعری» ادونیس و مهم‌ترین مبادی آفرینش ادبی او و «استراتژی رؤیا» و نقش آن در آفرینش شعری و اصول فلسفی و نقدی آن در میراث ادبی وی می‌پردازد. ۴. باقی احمد در رساله دکتری خود با عنوان «وعی الحدائیه و التجربیه الشعریه لدی أدونیس» در الجزائر، به تجربه شعری ادونیس و تأثیرپذیری او از مدرنیسم و تلاش وی برای ایجاد «مدرنیسم عربی» پرداخته‌است و بیشتر به جوانب شکلی و مسأله نوآوری متمرکز شده‌است تا فلسفه مدرنیسم. ۵. کتاب «مشروع أدونیس الفکری و الإبداعی» نوشته محمد عبدالمرزاق، به بررسی تجلیات مدرنیسم در شعر ادونیس از جمله مسأله مرگ خدا و تأثیرپذیری شاعر از نیچه پرداخته‌است. ۶. عادل ظاهر در کتاب «الشعر و الوجود: دراسة فلسفیه فی شعر أدونیس» برخی جوانب فلسفی شعر ادونیس، از جمله مسأله «حقیقت» را بررسی کرده و دیالکتیک ذات و موضوع را به عنوان یک اصل مدرنیسم مورد بررسی قرار داده‌است و سعی کرده تا خوانشی فلسفی از «الکتاب» و نقد فرهنگ سلطه در آن ارائه دهد.

۲. پست مدرنیسم

پست مدرنیسم برای در هم شکستن متافیزیک غرب و از میان برداشتن مرکزیت اندیشه غربی به وجود آمد و با فلسفه آنارشیسم، نیست‌انگاری، تفکیک، بی‌معنایی و انسجام‌ناپذیری همگام است. ارائه تعریفی جامع و مانع از پست مدرنیسم با توجه به ورود آن به حوزه‌های مختلف علمی و با توجه به تعدد رویکردهای آن ناممکن است و نظریه‌پردازان بر مدلول خاصی برای این اصطلاح، اتفاق نظر ندارند.

النر هارتنی (Eleanor Heartney)، پست مدرنیسم را فرزند نافرمان مدرنیسم می‌داند که بدون آن، وجود پست مدرنیسم امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین رابطه این دو، رابطه‌ای دیالکتیکی است که از سویی تکامل و استمرار مدرنیسم بوده و از سوی دیگر، به نقد آن می‌پردازد؛ یعنی گفتمانی انتقادی که خواستار تجدیدنظر در مدرنیسم است. (پاینده، ۱۳۹۳: ۲۴-۲۵؛ الحیدری، ۲۰۱۲: ۱۲۱-۱۲۴)

از جمله تعاریفی که برای پست مدرنیسم آورده‌اند: «تکوین زیبایی‌شناسی جدید، یک وضعیت اجتماعی، نوعی از فرهنگ، عنصر غالب در فرهنگ سرمایه‌داری متأخر، مجموعه‌ای از جنبش‌های ادبی که آگاهانه هجا را برای انعکاسات ادبی به کار می‌گیرد، حالتی اخلاقی و سیاسی، پایان تاریخ، افق جدیدی در تجارب فرهنگی، فلسفی و سیاسی، توهم و خطایی که فقط منتهی به تأسف می‌گردد؛ در نهایت، جان بارت آن را اصطلاحی گنگ می‌شمارد که سبب سردرگمی است و از مظاهر یأس و ناامیدی حکایت دارد.» (پاینده، ۱۳۹۳: ۲۳-۲۴)

پرداختن به پست مدرنیسم، مستلزم فهم کامل مدرنیسم است؛ بنابراین در ادامه سعی داریم که به مهم-ترین عناصر مدرنیسم اشاره کنیم:

۱. ذات‌گرایی: به معنای مرکزیت، مرجعیت و فاعلیت ذات انسانی. (الدوای، ۱۹۹۲م: ۱۹۱)
 ۲. عقل‌گرایی: انسان را ذات عاقل می‌داند که به قدرت عقلانیت خود، مستقل از عوامل بیرونی، قادر به ادراک حقیقت است. (الشیخ، ۲۰۰۵م: ۲۴۵)
 ۳. سلطه علم: معرفت منحصر در علم، معیار اساسی مدرنیسم بود که مبنای پیشرفت و پالایش توهّمات قرون وسطی قرار می‌گرفت. (مجموعه مؤلفین، ۲۰۱۳: ۱۴۰-۱۴۱)
 ۴. آزادی: انسان موجودی کاملاً آزاد و قادر به قانون‌گذاری است. (الشیخ، ۲۰۰۵م: ۲۴۵-۲۴۸)
- به هر کدام از این مفاهیم چهارگانه، مفاهیم دیگری وابسته است که نگاه فلسفه مدرن را مشخص می‌کند. مثلاً به «عقل‌گرایی» مفاهیم «لوگوس»، «حساب» و «فکر»، به «ذات‌گرایی» مفاهیم «حقیقت انسان» و «معرفت به موجود» و به «آزادی» مفاهیم «اراده، قدرت و عمل» تعلق دارد. (همان: ۲۴۸-۲۵۰)
- پست‌مدرنیسم، مطلق‌بودن اصول مدرنیسم را متزلزل کرد که مهم‌ترین مؤلفه‌های پست‌مدرنیسم، عبارتند از:

۱. عقل‌ستیزی: پست‌مدرنیسم، ذهنیت‌باور است و با ورود نیچه، عقل جایگاه صدارت خود را در تعریف جوهر طبیعت انسانی از دست داد. (هارفی، ۲۰۰۵: ۳۶) پست‌مدرنیسم با وضع برخی فرضیه‌های مبنی بر اعتباربخشی به عواطف و ارزش‌های زیبایی‌شناختی، به مخالفت با عقل‌گرایی و تمرکز بر ذات پرداخت.
۲. انکار اصالت علم: نیچه معتقد بود علم هرگز نمی‌تواند ما را به حقایق واقعی برساند؛ زیرا عقل به عنوان مرجع علم، اعتبار خود را از دست داده است. وی مخالف وجود هرگونه نظم منطقی در جهان طبیعت بر مبنای نظریات علمی بود و اعتقاد داشت آنچه ما با نام علوم می‌شناسیم، یک ساختار مشروط انسانی است، او قواعد و قوانین فیزیکی را توهّماتی برساخته و مرتبط با زبان می‌دانست. (رایبسون، ۱۳۸۰: ۱۶-۱۷) به اعتقاد وی، مکتب «اصالت علم»، جایگزینی نامناسب برای دین است و علم و دین، پندارهای مبالغه‌آمیزی است که جهان را به نیست‌انگاری و یأس می‌کشاند. (همان: ۱۹)
۳. سلطه زبان و نسبی‌گرایی: در پست‌مدرنیسم، اولویت با زبان و سلطه آن است؛ در این رویکرد، زبان بن‌مایه فهم ارزش‌ها و شیوه برساخت آن‌ها است؛ این مسأله، نقطه عطفی است که تأکید دارد زبان و هر آنچه که از آن به وجود می‌آید، دارای کدهای فرهنگی هستند که کاملاً خارج از چارچوب «مطلق‌گرایی» حرکت می‌کنند. همین توجه ویژه به نقش و تأثیر زبان، نسبی‌گرایی و فردگرایی را بر مبانی کلی پست‌مدرنیسم دیکته کرد.

۴. نفی فراروایت‌ها: هسته مرکزی پست‌مدرنیسم را نفی ایدئولوژی و پرهیز از اعتماد به هرگونه نظریه کلان و در یک کلام، نفی هرگونه فراروایت در همه عرصه‌های معرفت بشری، تشکیل می‌دهد. با ورود

نیچه بود که فلسفه پست مدرن، هر گونه نظام‌مندی و کل‌نگری را انکار کرد و روی در پراکنده‌گویی و پریشان‌سازی نهاد. این ضدیت پست‌مدرنیست‌ها با فراروایت‌ها، به معنای رد هرگونه نظریهٔ متافیزیکی یا معرفت‌شناختی بود. لیوتار پست‌مدرنیسم را نوعی شکاکیت نسبت به فراروایت‌ها می‌دانست. از این پس دیگر امکان سخن گفتن از عالم غیبی هدف‌دار، خیر والا، کلیت و شمول‌نگری، اسلوب و دیگر مفاهیمی که نشان از فراروایت‌هایی همچون دین و... داشت، رنگ باخت. (الشیخ، ۲۰۰۵م: ۲۶۶)

۴. نفی دوگانگی‌ها: ساختگرها بر این اعتقاد بودند که ساختار زبانی، عموماً دارای دو وجه متضاد است؛ مانند عقل و احساس، طبیعت و فرهنگ و... آن‌ها بر آن بودند که این تقابل‌ها قدرت ساخت معانی را دارند؛ اما با روی کار آمدن پسامدرنیسم، این تقابل‌های دوگانه زیر سؤال رفت، چرا که اندیشهٔ پسامدرن بر این باور بود که این تقابل‌ها، همگی ایدئولوژیک هستند و هر مفهومی را که خارج از دایرهٔ آنان باشد، نفی می‌کنند. (سالم الحازمی، ۲۰۱۷: ۴۵-۴۶)

۵. واسازی: اساس اندیشهٔ دریدا این بود که متافیزیک حضور در اندیشهٔ غرب، دژی است که باید در هم شکسته و بازسازی شود. وی تأکید داشت سلطهٔ عقل و حضور معنای مرکزی، همگی از عناصر اصلی ساختگرایی است که مانع رشد اندیشهٔ انسانی است. دریدا می‌خواست معنی مرکزی را واسازی کند و رابطهٔ تثبیت‌شدهٔ میان دال و مدلول را در هم ریزد. شاید بتوان واسازی را حرکتی مثبت در جهت خلق معانی جدید دانست؛ اما باید در نظر داشت که این شیوه از خوانش، متن را به مثابهٔ یک بازی قلمداد می‌کند که به طور بی‌وقفه، معانی متعدد و جدیدی را به دال‌ها می‌دهد و بی‌آنکه وجود هیچ‌گونه مرکزیتی را در متن به رسمیت بشناسد، باعث سرگشتگی نشانه‌ها می‌شود. (ابو رحمه، ۲۰۱۴: ۲۶۷)

۶. نقض لوگوس‌محوری: پرهیز از پذیرش معنای مرکزی؛ یعنی «لوگوس»، اساس اندیشهٔ واسازی است. این باور که لوگوس و مرجعی اصیل در متن وجود دارد، مسألهٔ «حضور» را پیش می‌کشد؛ امری که دریدا با پیش کشیدن «غیاب» آن را زیر سؤال برد و بر آن بود که اولین قدم در هر خوانش و سازانه، واسازی مرکزیت معنایی در متن است. (همان: ۲۶۸)

۷. نقد «انسان‌محوری» از ویژگی‌های بارز پست‌مدرنیسم است که به از میان رفتن «ذات‌باوری» منجر شد. دورهٔ پسامدرن با تکیه بر مقول موقتی بودن مفاهیم، انسان را از مرکزیت مدرنیسم پایین آورد و آن را تبدیل به یک موجود شکننده و غیرقابل اعتماد کرد.

۳. چالش‌های پست‌مدرنیسم در شعر ادونیس

۳-۱. سلطهٔ زبان

مسألهٔ زبان و رویکردهای فرهنگی مختلف آن، یکی از عمیق‌ترین چالش‌های فرهنگ اسلامی و اندیشهٔ پست‌مدرنیستی را شکل می‌دهد. ادونیس در سروده‌های خود به صراحت، پدیدهٔ «زبان» را انتخاب کرده و

با سلطه آن موافق بوده است. تمام مسائل مربوط به سلطه زبان، نشأت گرفته از ارتباط پیچیده زبان با نظام اجتماعی و شبکه‌های گفتمانی است، همچنان که پیوندی عمیق با «ساختار معرفتی» مدنظر فوکو دارد. با توجه به سلطه زبان، هیچ معنایی نمی‌تواند بر ترکیب کلمات پیشی بگیرد؛ بلکه معنی نتیجه ترکیب کلمات و خوانش دوباره آن‌هاست؛ البته سلطه زبان نزد واسازان، زبان را در معنای مألوف آن قصد نمی‌کند؛ بلکه بازنمایی صورت‌های مختلف و متکثر و بعضاً متناقض است.

ادونیس اطمینان نداشتن خود را به هر پدیده‌ای به جز زبان اعلام می‌کند. او زبان را همچون جنگلی توصیف می‌کند که ناظر به شبکه‌های نامتناهی دال‌ها و حجم زیاد معانی است:

لَمْ أَجِدْ حَتَّى الْآنَ مَكَانًا أَطْمَنُ إِلَيْهِ / أَجْمَلْ وَأَنْسَ وَأَكْتَرِ اتِّسَاعًا، مِنْ غَابَةِ اللَّغَةِ. / هَكَذَا، لَا أَقْدِرُ أَنْ
أَعَارِضَ مَسِيرَةَ الزَّمَنِ إِلَّا بِمَسِيرَةِ الْكَلِمَاتِ. (ادونیس، ۲۰۱۲: ۱۷۸)

ادونیس وابستگی به هر چیزی غیر از زبان را به سخره می‌گیرد و در سرمای افول آمال انسانی، لباس گرمی غیر از روانداز زبان نمی‌یابد:

لَا تَزَالُ الدَّقَائِقُ تَلْتَفُّ عَلَى جَسَدِي، بَارِدَةً، / كَمَثَلِ عِبَادَةِ مَلِيئَةٍ بِالثَّقُوبِ. لَيْسَ فِي سَرِيرِي إِلَّا لِحَافُ اللَّغَةِ
(همان: ۱۰).

او تصریح می‌کند که هیچ معنایی خارج از زبان وجود ندارد:

أَهْنَاكَ مَعْنَى لِمَا لَا يَدْخُلُ فِي اللَّغَةِ؟ (همان: ۲۲)

این سلطه زبان که ادونیس به تأثیر از فلسفه پست‌مدرنیسم منادی آن است، بستر را برای نسبی‌گرایی فراهم می‌کند. از این دیدگاه، زبان بستر آفرینش واقعیت و برساخت حقیقت است.

كَأَنَّ الْأَشْيَاءَ غَيْرُ مُوجُودَةٍ إِلَّا لَفْظًا (همان: ۳۴)

ادونیس معتقد است که هیچ حقیقتی خارج از زبان وجود ندارد و بر همین مبنا، زبان را اساس تکوین انسان و فرهنگ انسانی و اصول آن از جمله حقیقت، یقین، خدا و... معرفی می‌کند.

در حالی که از دیدگاه اسلامی، زبان تنها یکی از جوانب وجودی انسان است؛ ملاصدرا فعالیت‌های ذهنی و شناختی را مقدم بر زبان می‌داند و زبان را روش معرفی و بیان حقیقت بر می‌شمارد. وی وجود را به عینی، ذهنی، لفظی و کتبی تقسیم می‌کند و می‌افزاید: وجود عینی و ذهنی، حقیقی‌اند؛ اما وجود کتبی و لفظی، به دلیل گوناگونی آن‌ها در اعصار مختلف و در میان ملت‌ها، وضعی و قراردادی هستند. (زرگر، ۱۳۹۳: ۵۸) در حالی که پست‌مدرنیست‌ها، وجود ذهنی و لفظی را از یکدیگر جدا نمی‌دانند و از سویی دیگر، زبان را مقدم بر شناخت و بستر تکوین حقیقت به شمار می‌آورند.

در دیدگاه اسلامی، زبان محصول تکلم و قائم به متکلم است، نفس انسانی حقایق را دریافته، آن‌گاه صورت‌هایی برای آن علوم عقلی ترسیم می‌کند و با سطور و خطوط ذهنی، آن حقایق را به قالب الفاظ می‌ریزد. (همان: ۶۰-۶۳) انسان مبدأ فاعلی و آفرینشگر زبان است و شناخت و حصول علم در مرتبه

پیشین نسبت به زبان قرار می‌گیرد؛ این در حالی است که پست‌مدرنیسم به زبان در قالب بستر زایش معرفت و گفتمان فرهنگی می‌نگرد و همین نگاه است که زمینه انتقادات جدیدی مانند پساساختارگرایی و اساسی را که نتیجه سطره‌زبانند، فراهم می‌کند.

۳-۲. چالش مطلق و نسبی

از مهم‌ترین ویژگی‌های پسامدرنیسم، ایمان به نسبییت حقایق و نفی بدیهیات است. مهم‌ترین ابزاری که گاهی بشر را به سمت این نسبییت سوق می‌دهد، پدیده‌ی زبان و دلالت‌های نامتناهی آن است. با توجه به ضرورت‌ها و قواعد طرح و اساسی، سلطه‌ی زبان پیش از هر چیز، به قطع رابطه‌ی میان دال و مدلول می‌پردازد و سپس وجود نقطه‌ای اصیل و ثابت را در خصوص معنی در متن، نفی می‌کند. متافیزیک تأکید داشت که حقیقتی واحد در جهان هست که قبل از به واقعیت پیوستن حضور دارد، دریدا نیز عنوان کرد که معنی در بطن متن و در حین عملیات زبانی ساخته می‌شود؛ لذا هرگز هیچ معنایی بر خود متن و ساز و کار زبانی آن، نمی‌تواند پیشی بگیرد.

آنچه که ارتباط میان دال و مدلول؛ یعنی رابطه‌ی میان نشانه و معنی را رقم می‌زند، لوگوس است؛ لوگوس رابطه‌ی میان زبان و واقعیت را حفظ کرده، به مثابه‌ی مرکزی است که به یک ساختار رسمیت می‌بخشد؛ لذا اگر لوگوس را از متن و از رابطه‌ی میان دال و مدلول حذف کنیم، هیچ چیز باقی نمی‌ماند تا بتواند رابطه‌ی میان نشانه و دال را تبیین کند. مهم‌ترین وظیفه‌ی پساساختارگرایی، نشان دادن تأثیر لوگوس محوری در هر متنی است. معنای دیگر لوگوس در سروده‌های مذهبی، کلمه «الله» است؛ از این رو، لوگوس تنها یک کلام نیست، خود حقیقت است. (حیب، ۱۳۹۶: ۱۵۳-۱۵۴)

بنابراین مهم‌ترین اصول سلطه‌ی زبان، عبارتند از: مرگ مؤلف، عدم مطابقت دال با مدلول و تعدد معنی تا بی‌نهایت؛ لذا ادونیس نیز در سروده‌های اخیر خود، مدام مدلول استعلایی و حقیقت مطلق را زیر سؤال می‌برد. اندیشه‌ی ادونیس در دو مقدمه و یک نتیجه‌ی مهم خلاصه می‌شود:

مقدمه اول: هیچ حقیقتی خارج از زبان وجود ندارد.

مقدمه دوم: زبان مجموعه‌ای از دال‌ها است که بی‌نهایت مدلول دارد.

نتیجه: حقایق نسبی، متکثر، برساخته و بی‌نهایتند.

چنان‌که در پی آن، نشانه‌های نفی حقیقت مرکزی کاملاً در اشعار وی ظهور یافته، خود را نشان دادند. وی در آفرینش شعری خود، زبان را همچون پدیده‌ای بازنمایی می‌کند که مجموعه‌ای از نشانه‌ها با مدلول‌های نامتناهی است، این نشانه‌ها اختلاف را رقم می‌زند که دریدا پیش از آن، به این موضوع اشاره کرده بود و ادونیس نیز کلام خود را در آن محصور می‌کند:

كلُّ ما قلُّته لم أقلُّه / والذی سأقولُ اختلافُ (أدونیس، ۲۰۰۶م: ۱۴۵)

این اختلاف همان امری است که سرنوشت معانی را برای همیشه باز و بی سرانجام نگه می‌دارد. از آن مهم‌تر، این مقدمات ما را به این نتیجه در شعر ادونیس رهنمون می‌سازد که حقیقت نسبی بوده، ساخته و پرداخته بازی‌های زبانی است، ضمن آنکه چیزی جز یک توهم نیست. بدین ترتیب معانی در شعر ادونیس، مدام در حال صیورورت هستند، صیورورتی که سرنوشتی جز تعدد معانی ندارند. این فضای مرتبط با تجربه تعدد معنی، به نظریه «واسازی» که در را به روی تنوع و نسبییت باز کرده است، آری می‌گوید.

آنچه در این باب یک اصل مورد اعتماد شناخته می‌شود، این است که «حقیقت هرگز نمی‌تواند نقیض یا ضد حقیقت شناخته شود»؛ این در اصطلاح اهل منطق «امتناع تناقض» نامیده می‌شود، قطعاً پیروان واقعی یک دین، می‌اندیشند که به حقیقت دست یافته‌اند و جز آن، حقیقت دیگری نیست و بدلیلی نیز ندارد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۸: ۵۴)؛ یعنی دین، خود را تنها کانال دست‌یابی به حقیقت معرفی می‌کند و این درباره دین اسلام که خود را به عنوان تنها دین کامل الهی معرفی می‌کند، جنبه انحصاری تری به خود گرفته است: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ). (آل عمران: ۱۹)

دنیای ادونیس، دلیل محکمی بر خوانش و اسازانه در شعر و اندیشه جهان عرب بود، کما اینکه شعر او به بالاترین مراتب رد و نفی و عدم‌باور رسیده بود. در همین راستا می‌توان گفت که دگرگونی، عنصر اساسی اشعار متأخر ادونیس را تشکیل داده است که این دگرگونی، شامل فرهنگ و شناخت نیز شده است. ادونیس سه اصل اساسی برای دگرگونی معرفی می‌کند: «اصل آزادی آفرینش بدون هیچ قید و شرطی؛ اصل بی‌نهایت بودن معانی و اصل دگرگونی و اختلاف و تکثر.» (ادونیس، ۱۹۹۴: ۲۰)

او معتقد است که موضع ما در برابر این معیارها، واکنش ما را در برابر رشد و پیشرفت مشخص می‌کند. ظاهراً مهم‌ترین دستاورد سلطه زبان، دگرگون‌سازی طبیعت امر طبیعی در زندگی ماست، چنانکه مفاهیمی که طبیعی و مطلق می‌پنداریم، توهمی بیش نیستند؛ چرا که در هر صورت، ساخته و پرداخته زبان در یک برهه تاریخی مشخصند؛ لذا سازه‌هایی فرهنگی و نسبی‌اند. بدین سان اموری که آسمانی، مقدس، متعالی و... می‌پنداریم، چیزی جز ظن بشر بر حقیقی دانستنشان نیست. ادونیس معتقد است: «مقدس، شاید یک امر دینی، اخلاقی و یا یک میراث باشد که مرتبط به سنت‌های بشری و ارزش‌های او در یک دوره مشخص است.» (ادونیس، ۲۰۱۳: ۱۸) وی با ترغیب به فراروی از مقدسات، مخاطب را به وطن-گزینی در زبان و پذیرش طبیعت و تأویل‌های دگرگون آن و اصالت‌زدایی و انکار بدیهیات فرا می‌خواند. در این چهارچوب، زبان پدیده‌ای سرکش است که هرگز ثبات نمی‌پذیرد. آن زمان که احساس می‌کنیم معنی را دریافته‌ایم و یا آن را ساخته‌ایم، در همان حین، از نو در برابر زبان قرار می‌گیریم. این چنین است که زبان توانست به دلیل آزادی عصیان‌گونه خود، در ساخت و پرداخت مداوم معانی و حقایق دست داشته باشد.

المُصادفَةُ بَيْتُ الكائِنِ / لا آخَرَ لِّلکَلامِ / لا آخَرَ لِّلمَعرِفَةِ (أدونیس، ۲۰۰۵: ۱۲۴)

این قطعه شعر، اشاره‌ای هوشمندانه به مسأله ساخت حقیقت از طریق زبان دارد. ساختی که به مراتب، دایره حقایق را مدام وسیع‌تر می‌کند تا اینکه ناچار می‌شود سلطه را به زبان ببخشد و اعتراف کند که حقیقتی در این عالم جز حقیقت زبان وجود ندارد. با توجه به این دیدگاه، هر حقیقتی قابل‌واسازی و هر حقیقتی صورتی دروغین است که ما تنها گمان می‌کنیم حقیقت مطلق است. این همان امری است که بودریار از آن به «مافوق حقیقت» تعبیر می‌کند. مافوق حقیقت تنها بدل و بازنمایی حقیقت است، نه خود آن. این دیدگاه در هر صورت خواننده را به بی‌تفاوتی نسبت به ارزش‌ها می‌کشاند. ادونیس اینگونه از این مضمون سخن می‌گوید: «خداوند، پیامبران، فضیلت و آخرت، همگی الفاظی هستند که نسل‌های گذشته ساخته‌اند؛ اما این لیستی از کلمات است که همچنان به قوت خود باقی است. توسل به سنت‌ها، مرگ است و متوسلان بدان‌ها نیز مردگان‌اند. هر کس که بخواهد از قید آن‌ها آزاد شود، اول باید گورکنی باشد که قبری حفر کند و این سنت‌ها را دفن کند؛ این اولین قدم برای آزادی است.» (أدونیس، ۱۹۹۴: ۱۳۶-۱۳۷)

پدیده نامتناهی بودن معنی که ادونیس از آن سخن می‌گوید، صرف‌نظر از نتایج متناقضی که داشته است، شاید بتواند یکی از مهم‌ترین عوامل اصالت‌زدایی باشد؛ زیرا نفی معرفت ثابت در آفرینش شعری و ادبی، ایمان به معنای مطلق را زیر سؤال می‌برد؛ او تأکید دارد: «اصلی‌ترین محک ارزش یک متن در متغیر و سیال بودن آن است که معنایی از پیش تعیین‌شده نداشته باشد. معنای یک آفرینش هنری باید متجدد باشد و در هر خوانشی از نو زاده شود. یک متن باید دارای دلالت‌های نامتناهی و حاوی معانی غیرمنتظره باشد.» (أدونیس، ۱۹۹۶م: ۵۹)

شعر ادونیس هر متنی را از معنای نهایی محروم می‌کند و سلطه را به زبان و بازی‌های دلالتی آن می‌بخشد. این جدایی میان حرمان و سلطه، یکی از استراتژی‌های واسازی است که شاعر به بازنمایی آن به صورتی کاملاً موفق می‌پردازد. او با در هم شکستن معانی ثابت و زیر سؤال بردن کلان‌روایت‌ها، به این غایت می‌پردازد و به همان نحو که دریدا پیشنهاد می‌کند، از دل مسلمات و بدیهیات بیرون آمده، آن‌ها را واسازی می‌کند؛ وی همین دیدگاه را نسبت به کتاب‌های آسمانی نیز بیان می‌کند و ضمن انکار مؤلف، هیچگونه مرکزیتی برای این متون مقدس قائل نیست، چرا که به گفته او، در این کتاب‌ها نیز چیزی بیرون از متن وجود ندارد: «لیس فی کتب السماء شیء خارج الحبر.» (أدونیس، ۲۰۰۸: ۹۶)

تفاوت این رویکرد با اندیشه اسلامی در این است که مسأله اساسی مدرنیسم در جهان غرب، مسأله رویارویی با کلیسا و توصیه‌های دینی آن بود؛ اما این نقش دینی و روحانی در غرب دچار چالش بزرگی شد و این چالش برخاسته از عقل‌گرایی این دوره و طرح مسأله مرگ خدا بود. پسامدرنیسم به مثابه حرکتی که کلیسا را در تنگنا قرار داده، مؤسسات دینی مدرنیستی را زیر سؤال برد و با نفی حقیقت مطلق،

مرکزیت لوگوس و علم‌گرایی را به چالش کشاند؛ بدین ترتیب نقطه عطف بزرگی در جهان غرب رقم خورد که سرنوشت گرایش‌های دینی را تغییر داد. این همان نقطه عطفی است که در جهان اسلام نیز بحث‌برانگیز می‌شود. مسأله تفاوت جوهری جامعه غربی و جامعه اسلامی، حقیقت مطلقه را در اسلام به چالش می‌کشد، به نحوی که خوانش پسامدرنیستی از عقل اسلامی، انسان اسلامی و خدای اسلامی (الله)، غیر ممکن است؛ چرا که اندیشه اسلامی مبتنی بر دو اصل مطلق‌گرای توحیدی «قرآن و سنت» است که به هیچ‌وجه خوانش واسازی را بر نمی‌تابد؛ زیرا اولین گام در واسازی یک متن، مرگ مؤلف است و به تبع آن، مرکزیت‌زدایی و جانشینی غیاب به جای حضور. این ساز و کار در متون دینی غیراسلامی و به ویژه متون یهودی که متن بشری تلمود را بر کتاب مقدس برتری می‌دهند - کتاب مقدس تورات و یا انجیل دچار تحریف شده‌است و تفسیرات خاخام‌های یهودی و مفسران مسیحی بر متن مقدس اولویت دارد - قابل اجراست؛ اما سؤال اینجاست که آیا با این دیدگاه، می‌توان متن قرآن کریم را مورد واسازی قرار داد؟ اگر ما به قرآن کریم به عنوان متنی الهی که راهنمای بشریت است، بنگریم طبیعتاً می‌بینیم که واسازی به هیچ‌وجه نمی‌تواند در قرآن کریم پاسخگو باشد؛ زیرا در قدم اول باید مؤلف را حذف کرده، آن را یک متن بشری بدانیم؛ پس به طور خودکار، مؤلفه «حضور الهی» در متن رنگ می‌بازد؛ بنابراین اگر قرآن را متنی الهی بدانیم که خداوند با حضور مطلق خود در آیات مختلف با بیانی آمرانه آن را بر بشریت دیکته می‌کند، نمی‌توان تفسیرهای حاصل از چنین رویکردی را در قرآن کریم پذیرفت. «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ وَ يَا آيَاتِي كِه بَه صِرَاحَت، حَضُور هَمِيْشِگِي خُدا رَا اَعْلَام مِي كُنْد، مَانَنْد: «وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِه نَفْسُهُ ۝ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.» (ق: ۱۶) وَ يَا «اِيَاكُ نَعْبُدُ وَ اِيَاكُ نَسْتَعِيْن.» اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ» كِه مَا حَضُور او رَا تَصْرِيْح كَرْدِه، او رَا مَخَاطَب مَسْتَقِيْم خُود قَرَار مِي دِهِيْم. بَر هَمِيْن اَسَاس، اِيْنِگُوْنِه اَيَات، اوْلاَءُ مَوْلَف مَدَارَنْد وَ ثَانِيَاً مَوْلَف دَائِمَا حَاضِر وَ دَر مَرْكَزَسْت.

بیان این نکته ضروری است که گرایش دینی پسامدرنیستی، به دلیل جدایی این جریان از هرگونه اصالت‌محوری، گرایشی بسیار نزدیک به سحر و جادو و تصوف‌های بی‌اساس (به ویژه کابالیستی) دارد. «کابالا» که اساس تصوف یهودیان شناخته می‌شود، در برخی روایات، آن را همان چیزی می‌دانند که دو فرشته معروف، هاروت و ماروت آن را به مردم بابل تعلیم دادند؛ بنابراین کابالا اساس علم سحر و بنیاد دانش جادو شناخته می‌شود. (دینانی، ۱۳۸۸: ۱۹۵) این در حالیست که گرایش دینی اسلامی، گرایشی اصالت‌محور، ذات‌محور و میراث‌باور است که بدون مرکزیت الهی بی‌معنی خواهد بود.

۳-۳. نفی عقل و انکار اصالت علم

ادونیس در نقد خود از عقل، آن را به بازی نرد تشبیه می‌کند. نرد انداختن در بازی، اتفاقی ناخودآگاه و تابع منطق شانس و احتمال است و قصد شاعر از این تشبیه، تأکید بر احتمال در تفسیر عقل علمی است: «ما سَمَاهُ الْعَالَمِ عَقْلًا سَأَسْمِيَهُ رَمِيَةً نَرْدٍ.» (ادونیس، ۲۰۰۶: ۱۴۹)

ادونیس قائل به وجود طبیعت عقلانی نیست؛ بلکه آن را محصور در عقل عالمی می‌داند که در زبان علمی خود، منکر ویژگی مجازی زبان و معتقد به تعین است. (ضاهر، ۲۰۰۰م: ۳۴۸) وی به تقلید از نیچه و دریدا، به زبان مجازی و استعاره‌ای اعتقاد دارد و در همین راستا، نامیدن اشیاء بر سبیل تعین را انکار می‌کند و ضمن انکار حقیقت، نامیدن آن را بر اساس زبان مجازی می‌داند: «عندما تَوَهَّجُ فِينَا الْحَقِيقَةَ/ لَا نَتَكَلَّمُ إِلَّا مَجَازًا.» (ادونیس، ۲۰۰۶م: ۶۵)

این همان جواب نیچه در پرسش از چیستی حقیقت است که می‌گوید: حقیقت مجموعه‌ای از کنایه‌ها و مجازها و تشبیهات است. حقایق توهمات هستند که ما توهم بودن آن‌ها را فراموش کرده‌ایم. (ضاهر، ۲۰۰۰م: ۳۴۳) این تأکید بر اهمیت مجاز در نظام معرفت‌شناختی ادونیس، تلاش برای از بین بردن مفهوم مطلق‌گرای حقیقت است، کما اینکه از این طریق در پی از میان برداشتن دوگانگی (زبان/ واقعیت) است که بر اصالت علم، صحنه می‌گذارد؛ اگرچه این گفته ادونیس با عرفان اسلامی نیز هم‌خوانی دارد. عرفا در اثر تجلی حقیقت، به مجازگویی روی آوردند و در عرفان، سخن گفتن در قالب مجاز و خیال - آنگونه که ابن عربی عالم هستی را عالم خیال معرفی می‌کرد- دلالت بر این دارد که وجود عالم ممکن، در برابر وجود واجب‌الوجود (حقیقت مطلق)، خیال و مجازی بیش نیست؛ لذا مجازی بودن این دنیا از دید عرفای اسلامی در مقابل حقیقی بودن خالق است و مخلوق چیزی جز پرتوی از آن مرکز نور نیست. از منظر پست مدرنیسم، مجاز بودن حقیقت؛ یعنی انکار وجود هرگونه حقیقت مطلق، آنگونه که ادونیس می‌گوید: «لَيْسَ لِلْحَقِيقَةِ جَسَدٌ لَكِي نُلَامِسُهُ.» (ادونیس، ۲۰۰۵: ۷۴)

شک‌گرایی پست مدرن، معرفت و امکان وصول به حقیقت را انکار می‌کند و همین امر، سبب ایجاد مکاتب شک‌گرا در مسائل معرفتی و اخلاقی است. «پست‌مدرنیسم نقیض توحید است و مرجع آن، پرهیز از جستجوی حقیقت و تسلیم به عدم امکان شناخت حقیقت است. این شک‌گرایی به عنوان مبدأ شناختی و داعیه یأس، مبنی بر این فرض است که انسان در رؤیای ابدی زندگی می‌کند که امکان تمیز حق و باطل و جدایی از پوچ‌گرایی و نفی ارزش‌ها در آن وجود ندارد» (الفاروقی، د.ت: ۸۵)؛ بنابراین رابطه مستحکمی میان نسبییت معرفت و رواج نیست‌انگاری در تعاملات اخلاقی وجود دارد.

ادونیس به شیوه دریدا، متافیزیک حضور را انکار می‌کند و جهان وقایع را که در آن عقل علمی و معرفت‌شناختی عقل‌گرا، با نگاه مطلق‌گرای خود، تفسیر علمی واحدی از طبیعت ارائه می‌کند را نمی‌پذیرد و معنای ثابت زبان علمی نزد او، تنها یک احتمال از میان احتمالات نامحدود تأویل طبیعت است. (ضاهر، ۲۰۰۰: ۳۴۸) به همین دلیل، عقل طبیعی جوابگوی سؤالات وی نیست: «لَمْ يُجِبْنِي عَقْلُ الْكَوَاكِبِ عَمَّا سَأَلْتُ/ أَجَابَتْ قَنَادِيْلَهَا.» (ادونیس، ۲۰۰۶: ۱۴۸)

ستارگان در اینجا نماینده طبیعت و پدیده‌های طبیعی جهان هستند و سخن گفتن از عقل ستارگان، صحبت از طبیعت عقل‌گراست و قنديل‌ها نوری هستند که به ورای تأویل عقلانی از طبیعت نظر دارند. بر

اساس این تأویل، اشیاء در ذات خود نهفته هستند و شناخت آن‌ها مستلزم فراروی از عقل‌گرایی در معرفت تجربی است؛ پس در سطح معرفت‌شناختی، هدف ادونیس طبیعت عقل‌گرایی نیست؛ بلکه طبیعت مکشوف، بعد از معلق ساختن تمامی عملیات عقلی است و روشن‌گرِ طریق، نور عقل نیست؛ بلکه نور طبیعت (قنديل‌ها) است که بیرون از عملیات عقل‌گرایی قرار دارد.» (ضاهر، ۲۰۰۰: ۳۴۹-۳۵۰) به همین دلیل، شاعر خواستار شکستن قید عقل می‌شود: «إِذَنْ، أَنْكَسِرُ أَيُّهَا الْقَيْدُ الْمُسَمَّى عَقْلًا.» (ادونیس، ۲۰۰۶م: ۸۱)

ادونیس همانند پست‌مدرنیست‌ها، عالم احساس و انفعال را به عنوان واسطه معرفت‌شناختی معرفی می‌کند که خود ریشه در عواطف سیه‌بینی سوررئالیست‌ها دارد: «لِلْكَأَبَةِ شِعْرٍ يَعْرِفُ الشَّيْءَ فِي أَصْلِهِ، فِي تَجْلِيهِ، فِي مَا يُؤْوَلُ إِلَيْهِ، وَالْكَأَبَةُ عِلْمٌ.» (ادونیس، ۲۰۰۶: ۱۴۰) افسردگی و اندوه همان نماد احساسات و انفعالات روانی است.

مسأله عقل و عقلانیت، مسأله‌ای چالشی در اندیشه عربی است که آگاهی از آن، آگاهی غیرتاریخی است و می‌توان گفت که عقل دینی در یک چارچوب شناختی آماده شکل گرفته که همه نوع معرفت صحیحی را با استناد به متن کتاب مقدس استخراج می‌کند، در حالی که عقل فلسفی، به خود اجازه می‌دهد تا بعضاً اصول را زیر سؤال ببرد. فلسفه یک عقل انتقادی است و این همان تفاوت اساسی میان عقل پست‌مدرن و عقل دینی است.

به رغم اختلافی که بین اندیشمندان در خصوص ماهیت عقل وجود دارد، می‌توان آنها را در دو جریان خلاصه کرد:

۱. تفکر فلسفی که به تأثیر از میراث یونانی ظهور کرد؛ یعنی عقل ماهوی متأثر از اندیشه یونانی.
 ۲. جریان فلسفی که از منابع متعددی از جمله فقه، کلام، عرفان و تصوف ریشه گرفته است؛ یعنی عقل فاعل قلبی که عقل ماهوی را هم‌خوان با مقتضای زبان و معانی قرآن در خصوص عقل نمی‌داند؛ زیرا باور دارد که این عقل، ابعاد جسمی، صوری و جوهری را نفی می‌کند.
- با توجه به آیه شریفه «فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» (الحج، ۴۶)، جایگاه عقل قلبی در قلب است و به رغم اختلاف‌هایی که در این زمینه وجود دارد، مفهوم عقل در گفتمان فلسفی اسلامی اشاره به یک معنای معرفتی و اخلاقی دارد که در چارچوب وحی اسلامی، برخوردار از یک ماهیت جداگانه نیست. (بلعقروز، ۲۰۱۳: ۱۴۹-۱۴۷)

عقل قرآنی مبدأ تدبر را از طریق راهکارهایی اثبات می‌کند که عبارتند از: چگونگی پیوند پدیده‌ها با ارزش‌ها و پیوند حوادث با عبرت‌ها و همچنین چگونگی ارتباط ویژه آن با قلب و اینکه چگونه قلب در قرآن یک ملکه کوچک که افعال آن منحصر در عواطف و احساسات باشد، نیست؛ بلکه ملکه بزرگی است که منشأ تمامی ادراکات عقلی، حسی و معنوی انسانی در تداخل و تکامل و پیوند با همدیگر است؛

بنابراین عقل در متون دینی توحیدی به تناسب اختلاف ادیان توحیدی، از ماده فراتر می‌رود، در حالی که عقل پست مدرن، به تناسب محدودیت مادی و انحصار در معنویت فردی و غیردینی تنزل می‌یابد. (عبدالرحمن، ۲۰۰۶: ۲۰۱-۲۰۲) از این رو، عقل دینی در چارچوب معرفت‌شناختی مشخصی قرار دارد و هرگونه معرفت صحیحی را با استناد به متون مقدس کتاب‌های آسمانی استخراج می‌کند، در حالی که عقل فلسفی، عقلی برهانی، منتقد و تکاملی است که حتی گاهی دستاوردهای پیشین خود را نیز انکار می‌کند. این عقل فلسفی دارای برخی رویکردهای افراطی از قرار زیر است:

۱. انکار بدیهیات عقلی مثل مبدأ عدم تناقض به بهانه عدم قابلیت تجربه‌پذیری. این رویکرد، تمامی مفاهیم غیرقابل تجربه از جمله وحی را انکار می‌کند.
۲. انکار هرگونه حقیقت خارجی و رای عالم ذهن بشری.
۳. تعدد حقیقت: زمانی که حقیقتی و رای ادراک بشری نباشد، به تناسب تعدد ادراکات انسانی، ولو متعارض، متعدد خواهد بود؛ یعنی ایمان به یک چیز حق باشد و در عین حال، ایمان به نقیض آن نیز حق. (القبانجی، ۲۰۱۱: ۱۶۵-۱۶۷)

در حالی که حقیقت از دیدگاه عقل اسلامی، واقعیتی نهادینه و قائم به ذات است که وجود و ابعاد آن قابل درک است؛ بنابراین، حقیقت، جوهر واحدی است که قابل تغییر نیست و این موضع فردی و جمعی انسان از حقیقت است که به تناسب زمان و مکان، متغیر و نسبی است. عقل و اندیشه اسلامی دارای رویکردی مشخص و مبتنی بر هدایت وحی است و فضای معرفت‌شناختی اسلامی با همه تنوعی که در خود دارد، پیرامون عبارت «لا إله إلا الله» - به معنای توحید - می‌گردد. (بلعقروز، ۲۰۱۳: ۸۶)

بر خلاف پست مدرنیسم که منجر به پوچ‌گرایی شده، هرگونه غایت‌مندی هستی را نفی می‌کند، اندیشه اسلامی، اندیشه‌ای غایت‌مند و ضد پوچ‌گرایی است. خداوند متعال می‌فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ). از این رویکرد، جهان، نظامی منسجم با اجزای مرتبط است که همگی در پی هدفی معین در حرکتند. نتیجه این مقدمات، مسؤولیت و محاسبه انسان است که ریشه در طبیعت قانونمند هستی دارد که اصل قرآنی جامع و بیانگر اصولی است که نظام اخلاقی اسلامی متکی بر آن است. (حسان عبدالله، ۲۰۱۱: ۱۵) همین مبدأ است که وجود عالم اخروی را از دیدگاه اسلامی توجیه می‌کند. این در حالیست که اندیشه پست مدرنیسم با اعتقاد به نسبی‌گرایی و انکار جهان اخروی، انسان را منحصر در عالم مادی و بدون هرگونه مسؤولیت و حسابی می‌داند که غایتی جز لذت ندارد؛ پست مدرنیسم نظام لذت و نظام لحظه است و یا به عبارتی دیگر، حرکت و صیورورت برای حرکت و صیورورت.

۳-۴. انگار دوگانی‌ها

ادونیس در نظام ارزشی خود، در پی ایجاد تغییر اساسی شناخت، به دگرگون کردن مفاهیم و ارزش‌های مطلق دوگانه می‌پردازد و برای رسیدن به هدف خود، ابتدا بنیان حقیقت مطلق الهی را با اعلان مرگ خدا

و رقص و پایکوبی بر آن، فرو می‌ریزد تا راه را برای انکار دوگانگی‌ها هموار سازد و اینگونه، طبیعت معیارها و زبان معیاری و نظام ارزش‌ها را به شیوهٔ نیچه، دچار تزلزل و تحول کرده، مورد انکار قرار می‌دهد: «رَقَصْتُ لِلْأَفْوَلِ / لِحَبْتِ الْإِلَهِ.» (آدونیس، ۱۹۸۸: ۳۴۹) «وَأُنْسَى ذِكْرِيَاتِي / لَا خَيْرَ وَلَا شَرَّ / الْخَيْرُ شَرٌّ بَلَوْنِ أَيْضَ / الشَّرُّ خَيْرٌ بَلَوْنِ أَسْوَدَ.» (آدونیس، ۱۹۷۷: ۳۸۸)

وی می‌خواهد همچون نیچه به ماورای خیر و شر قدم بگذارد و با انکار دوگانگی‌ها و نظام ارزشی و اخلاقیات به استقبال آنارشسیسم و نیست‌انگاری برود. به همین دلیل، نه خدا را برمی‌گزیند و نه شیطان را: «لَا إِلَهَ إِخْتَارُ وَلَا الشَّيْطَانُ.» (آدونیس، ۱۹۶۱: ۵۵)

این رویکرد معرفت‌شناختی آدونیس، صراحتاً منجر به امتناع پذیرش دوگانگی‌های مطلق شده است که اصول فرهنگ ما را تشکیل می‌دهد و گزاره‌هایی هستند که پیکر معرفت اسلامی را به هم متصل نگه می‌دارند، فرهنگی که اساساً و از آغاز آفرینش مبتنی بر دوگانگی (خالق و مخلوق) است. در این دوگانگی، انسان در مرتبهٔ دوم بعد از خداوند قرار می‌گیرد. نظام خالق منحصر در خداوند متعال است و در کنه و کارکرد خود با نظام مخلوق کاملاً متفاوت است و هیچ‌گونه راه اختلاطی بین این دو نظام وجود ندارد، در حالی که آدونیس در نظام شناختی خود، به تقلید از پست‌مدرنیسم، معترف به دوگانگی‌هایی مانند: خیر و شر، حق و باطل، خالق و مخلوق و ... نیست. اعتقاد به سلطهٔ زبان و نفی معنای مرکزی و نسبی‌گرایی که پیش از این به آن پرداختیم، منجر به نفی تمامی ارزش‌ها می‌شود و آدونیس صراحتاً به استقبال نیست‌انگاری می‌رود: «بلى بين الواقع واللغة خنادق لا تُردم / أهلاً بك أيها اللاشيء الملك» (آدونیس، ۲۰۱۲: ۳۱) که همین امر یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های اندیشگانی او را در مواجهه با اندیشه اسلامی رقم می‌زند.

نتیجه‌گیری

این نوشتار، نتایج زیر را در برداشت:

- آدونیس به سبک پست‌مدرنیسم، زبان را بستر تکوین می‌داند و از آن تعبیر به گفتمان فرهنگی می‌کند که هر چیزی در قالب آن شکل می‌گیرد. زبان از نگاه او، وطن، پناهگاه، بستر شناخت و منشأ همه چیز است، در حالی که از منظر اسلامی، زبان تنها یکی از جوانب وجودی انسان بوده که شناخت، مقدم بر آن است. زبان تنها یک روش برای تبیین هستی و قائم به متکلم است.

- اندیشهٔ اسلامی، توحیدی، مطلق‌گرا، هرمی، ذومراتبی و مرکزگراست که خداوند متعال در رأس این هرم و مرکز هستی است که انسان را به عنوان خلیفه الهی در مرتبهٔ دوم و بالاتر از بقیهٔ مخلوقات جای داده است، در حالیکه آدونیس، سخن از اختلاف، نسبی‌گرایی و مرکززدایی زده‌است که تمام هستی را در یک شبکهٔ ارتباطی یکنواخت مجسم می‌سازد.

- ادونیس با جداسازی دال از مدلول، اصل بی‌نهایت بودن معانی و آزادی بی‌قید و شرط آفرینش و مرگ مؤلف را مطرح می‌کند که در واقع همان «اصل غیاب و مرکززدایی» دریداست، در حالی که اندیشه اسلامی مبتنی بر حضور مطلق الهی در متن مقدس است و قابل خوانش و اسازانه نیست.

- ادونیس از منظر انفعالات سوررئالیستی و در یک سیر تکاملی پست‌مدرنیستی، عقل مدرن را از حیطة تجربه‌گرایی می‌رهاند و بر آن می‌شورد؛ اما این عقل از سطح ماده فراتر نمی‌رود و در نتیجه انکار عقل مدرن، اصالت علم خدشه‌دار می‌شود و بنا به گفته نیچه، عقل تنها ابزاری برای بشر در استفاده از امکانات زندگی است که از هیچ حقیقتی پرده بر نمی‌دارد، در حالی که عقل اسلامی در ارتباط و هماهنگی کامل با قلب، در چارچوب وحی اسلامی و معرفت‌شناختی مشخصی عمل می‌کند. این عقل، ملکه بزرگی است که منشأ تمامی ادراکات عقلی، حسی و معنوی انسانی در پیوند و تکامل با یکدیگر است.

- فرهنگ اسلامی از آغاز آفرینش، مبتنی بر دوگانگی‌های خالق و مخلوق، خیر و شر، حق و باطل و... است، در حالی که ادونیس به تأسی از پست‌مدرنیسم، با اعلان مرگ خدا، دوگانگی‌های ارزشی را انکار می‌کند و هیچ‌گونه نظام ارزشی را به رسمیت نمی‌شناسد. بر همین اساس، تمامی مؤلفه‌های غایت‌مندی، حساب‌رسی، جامعیت و شمول‌نگری، توحید و دیگر ارزش‌های دینی را منکر می‌شود.

منابع

منابع عربی

قرآن کریم

- ادونیس. (۲۰۱۲). *کونشیرتو القدس*، ط ۱، بیروت: دار الساقی.
- _____ (۲۰۰۸). *إهدأ هاملت تنشق جنون أوفیلیا*، بیروت: دار الساقی.
- _____ (۱۹۹۴). *الثابت والمتحول*، ط ۷، بیروت: دار الساقی.
- _____ (۲۰۰۵). *تنبأ بها الأعمی*، الطبعة الثانية، بیروت: دار الساقی.
- _____ (۲۰۰۶). *الكتاب أمس المكان الآن*، ط ۲، بیروت: دار الساقی.
- _____ (۲۰۱۲). *وراق بیبع کتب النجوم*، ط ۲، بیروت: دار الساقی.
- _____ (۲۰۰۵). *زمن الشعر*، بیروت: دار الساقی.
- _____ (۱۹۶۱). *أغانی مهبیار الدمشقی*، بیروت: دار مجله شعر.
- _____ (۱۹۷۷). *مفرد بصیغه الجمع*، بیروت: دار العوده.
- _____ (۱۹۸۸). *الأعمال الشعریة الكاملة*، م ۱، ط ۵، بیروت: دار العوده.
- _____ (۱۹۸۵). *سیاسة الشعر: دراسات فی الشعریة العربیة المعاصرة*، بیروت: دار الآداب.

- ابو رحمه، أمانی. (۲۰۱۴). *أفق يتباعد من الحداثة إلى بعد مابعد الحداثة*، دمشق: دارنينوى.
- بلعقروز، عبد الرزاق. (۲۰۱۳م). *أزمة الحداثة ورهانات الخطاب الإسلامى*، بيروت: منتدى المعارف.
- حسان عبدالله حسان. (۲۰۱۱). «منهجية الفاروقى فى قراءة النموذج المعرفى الغربى»، مؤتمر "إسماعيل الفاروقى وإسهاماته فى الاصلاح الفكرى الإسلامى المعاصر"، الأردن، ۱۴۳۲هـ.
- الحيدرى، إبراهيم. (۲۰۱۲م). *التقدم بين الحداثة ومابعدالحداثة*، بيروت: دار الساقى.
- الدواى، عبدالرزاق. (۱۹۹۲م). *موت الإنسان فى الخطاب الفلسفى المعاصر: هيدغر، ليفى ستروس، ميشيل فوكو، ط ۱*، بيروت: دارالطليعة.
- الشيخ، محمد. (۲۰۰۵م). «من الحداثة إلى مابعدالحداثة مغامرات الفكر الغربى فى القرون الأربعة الأخيرة»، *مجلة قضايا إسلامية معاصرة*، سال ۹، شماره ۳۰، صص ۲۴۴-۲۷۰.
- ضاهر، عادل. (۲۰۰۰م). *الشعر والوجود*، دمشق: دار المدى للثقافة و النشر.
- عبدالرحمن، طه. (۲۰۰۶). *روح الحداثة: المدخل إلى تأسيس الحداثة الإسلامى*، بيروت: المركز الثقافى العربى.
- الفاروقى، اسماعيل. (د.ت). *التوحيد: مضامينه على الفكر والحياة*، ترجمة السيد عمر، نسخه الكترونيكى.
- القبانجى، صدرالدين. (۲۰۱۱). *الأسس الفلسفية للحداثة*، چ ۱، بيروت: مركز الحضارة لتنمية الفكر الإسلامى.
- مجموعه مؤلفين. (۲۰۱۳). *خطابات ال "ما بعد": فى استنفاد أو تعديل المشروعات الفلسفية*، الجزائر: منشورات الاختلاف.

منابع فارسی

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۸). *فلسوفان یهودی و یک مسأله بزرگ*، تهران: هرمس.
- راینسون، دیو. (۱۳۸۰). *نیچه و مکتب پست مدرن*، ترجمه ابوتراب سهراب و فروزان نیکوکار، تهران: نشر فرزاد روز.
- زرگر، نرگس. (۱۳۹۳). «تقدم فرآیندهای شناختی بر زبان در فلسفه زبان ملاصدرا»، *نشریه فلسفه*، سال ۴۲، شماره ۲، صص ۷-۵۵.
- پاینده، حسین. (۱۳۹۳). *مدرنیسم و پسامدرنیسم در رمان*، تهران: انتشارات نیلوفر.

قراءة نقدية لفلسفة مابعد الحداثة في شعر أدونيس

خليل برويني، أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة تربيت مدرس.
سيد حسين حسيني، خريج دكتوراه في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة تربيت مدرس.
كبرى روشنفكر، أستاذة مشاركة في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة تربيت مدرس.
أصغر فهيمي فر، أستاذ مشارك في قسم دراسات الفن بجامعة تربيت مدرس

الملخص

مابعد الحداثة هي ظاهرة فلسفية وثقافية خرجت من رحم الحداثة في عملية ديبالكتيكية وتكاملية نقدية، متمردة على الثوابت والأصول الحداثيّة بما يقابلها من النسبيّة ومناهضة العقلانية وإنكار الذاتية ورفض سلطة العلم وعدم قبول السرديات الكبرى ونقض الثنائيات الحتمية والتفكيك، في المجتمع الغربيّ إثر الأزمات الروحية والفكرية والحضارية التي طرأت على الإنسان الغربيّ نتيجة الحريين العالميتين كما وكانت ردة فعل روحانية إزاء الإنكار الحداثيّ للدين. إذ تسرّبت هذه الفكرة إلى الأدب العربيّ من خلال الحقول الثقافية والفلسفية ومن مختلف القنوات، فتلقفها الأدباء العرب حيث قاموا بتوظيفها كتقنيات نقدية لقراءة موروثهم الثقافيّ -الدينيّ دون اهتمام بالخلافات الفكرية والثقافية وكذلك اختلاف أرضية نشوءها، إذ أدت إلى جملة من القضايا والأزمات، كما وكانت لها إيجابيات أيضاً. يقوم هذا البحث على الاسلوب الوصفيّ - التحليليّ بالاستعانة بالنقد الفلسفيّ، بدراسة مابعد الحداثة في شعر أدونيس وما تؤدي إليه هذه الفكرة من التحديات في المواجهة مع الثقافة الإسلامية المعتمدة على الثوابت الإلهية التي تشكّلها هرمية وتراتبية. فتشير النتائج إلى أنّ أدونيس يقوم بتفكيك الثقافة الإسلامية، بمنظار النقد الغربيّ، كأنها الحداثة نفسها في الميزان. كما أن توظيف فكرة مابعد الحداثة وغيرها من الإتجاهات الفكرية الغربية في شعر أدونيس أحدثت هوة سحيقة بين مستوى فكر القارئ العربيّ وبين الشعر. إلا أنّ ما بعد الحداثة يمكنها أن تُوظف كسلاح ذي حدين لدى المسلمين، فيقدر ما يمكن أن تكون آلية للتخريب والهدم الأنطولوجي وما تسبّب من الأزمات المعرفية، تشكل فرصة بقدر ما يفتح معه الإمكان لإعادة النظر في عدتنا الفكرية، على سبيل التطوير أو التغيير.

كلمات مفتاحية: مابعد الحداثة، الرؤية الإسلامية، اللغة، الحقيقة، أدونيس.

* تاريخ الوصول: ١٣٩٨/٠٩/١٩ تاريخ القبول: ١٣٩٨/٠٢/٢٨

- عنوان البريد الإلكتروني للكاتب المسؤول: H.hosseini6288@gmail.com

- المعرف الرقمي: 10.30479/Im.2020.10918.2810